

کاربرد نظریه روح معنا در علم اصول فقه *

□ حمید الهی دوست **

□ محمدحسین عسکری ***

چکیده

یکی از نظریات مطرح شده از جانب علما برای حل مشکلات علمی در گستره معانی حقیقی نظریه روح معناست. این دیدگاه را نخستین بار غزالی طرح کرده است، پس از او در آثار بزرگان به‌ویژه ملاصدرا، فیض کاشانی و علامه طباطبایی نیز مطرح شده است. در این پژوهش کاربرد نظریه روح معنا در علم اصول فقه، طریقه استعمال آن، و به طور مشخص در مباحث وضع در قسم الفاظ علم اصول، پیرامون حالات وضع و اقسام آن و ارتباط وضع و موضوع له، بحث شده است. با توجه به یافته‌های این پژوهش، نمی‌توان نظریه روح معنا را در علم اصول پذیرفت، اگرچه پذیرش آن در علوم دیگر چون حکمت و تفسیر، برای برطرف نمودن اشکالاتی است که در عدم پذیرفتن این نظریه وجود دارد و بسیار راهگشا است. واژگان کلیدی: روح معنی، اصول فقه، وضع، مباحث الفاظ.

* تاریخ وصول: ۱۴۰۱/۴/۵ تاریخ تصویب: ۱۴۰۱/۱۱/۱۵.

** عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه (Hamidelahidoost@yahoo.com).

*** دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی جامعه المصطفی علیه السلام مجتمع آموزش عالی اصفهان (نویسنده مسئول)

(Mh1367askari@gmail.com).

مقدمه

یکی از نظریات مطرح شده از طرف مفسرین، فلاسفه و عرفا برای برطرف نمودن معضلات موجود در این علوم، نظریه روح معنا یا وضع الالفاظ لارواح المعانی می‌باشد. این نظریه در هر یک از این علوم دارای بار معنایی مربوط به خود می‌باشد. علما در هر علم از دیدگاه خود به تفسیر این معنا پرداخته‌اند.

ولی به طور کلی و با وجود تمام این اختلافات می‌توان گفت: نظریه روح معنا عبارت است از اینکه موضوع له الفاظ راشیء خارجی با قید خصوصیات آن در نظر نگیریم. (خمینی، ۱۳۹۶: ۸۹-۹۰).

به عبارت دیگر؛ الفاظ برای معنای مشخص خارجی وضع نشده است و معانی نشأت گرفته از مصادیق واژه‌ها در معنای خارجی آنها لحاظ نمی‌شود. موضوع له الفاظ عام است. پس، حقیقت لفظ بر همه مصادیق آن قابل تطبیق است. بیان این نظریه می‌تواند وجه التزام به مجاز را از بین ببرد. با توسعه دامنه معنا دیگر نیازی به قایل شدن به مجاز و به تأویل بردن معنا در بسیاری از موارد از بین می‌رود.

مبحث وضع در علم اصول فقه

یکی از مباحث مهم در علم اصول فقه که از اقسام مباحث الفاظ است، بحث از وضع و خصوصیات آن می‌باشد.

وضع، در لغت به معنای گذاشتن و نهادن است، و در اصطلاح نیز همین معنا مورد نظر می‌باشد؛ یعنی گذاشتن و قرار دادن برای معنا. (خویی، ۱۳۶۸: ۳۲/۱).

درباره نوع رابطه بین لفظ و معنا دو دیدگاه وجود دارد:

۱. ذاتی بودن؛ به این معنا که دلالت لفظ بر معنا، ذاتی است، و بی آن که نیازی به وضع باشد، بر آن معنا دلالت می‌کند.

۲. غیر ذاتی بودن؛ به این معنا که بر اثر وضع واضع یا کثرت استعمال، لفظ با معنای خاصی،

پیوند می‌خورد. طبق این مبنا، درباره چگونگی دلالت لفظ بر معنا چند نظریه وجود دارد:
(الف) نظریه اختصاص؛ مرحوم 'آخوند' معتقد است رابطه‌ای ویژه میان لفظ و معنا وجود دارد که یا از راه وضع تعین (تخصیصی) و یا از راه وضع تعینی (تخصیصی) به وجود می‌آید؛ (آخوند خراسانی، ۱۳۹۷: ۲۴۱).

(ب) نظریه انس ذهنی؛ یعنی بر اثر وضع، نوعی سازگاری میان لفظ و معنا پدید می‌آید که با شنیدن لفظ، معنای آن به ذهن می‌آید، به اندازه‌ای که حسن و قبح معانی به الفاظ نیز سرایت می‌کند. (مکارم، ۱۴۲۸: ۳۳-۳۴).

(ج) نظریه التزام و تعهد؛ یعنی واضع می‌پذیرد که هرگاه بخواهد معنایی را در ذهن شنونده بیافریند یا از ذهنش بگذراند، از لفظ خاصی استفاده کند.

(د) نظریه اعتبار؛ یعنی واضع، هنگام اراده یک معنا، از یک لفظ بهره بگیرد. (خویی، ۱۳۹۷: ۲۶/۱).

بنابراین، حقیقت وضع عبارت است از قرار دادن لفظ در برابر معنی. (مظفر، ۱۳۸۸: ۲۶/۱).
با توجه به معانی وضع از دیدگاه اصولیون، به نظر می‌آید قابل انطباق ترین معنی با نظریه روح معنا را در علم اصول، می‌توان نظریه اول یعنی ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا بدون وجود وضع دانست. بنابراین، در صورتی که وضع را نپذیریم می‌توانیم در علم اصول به نظریه روح معنا قایل شویم.

از نظر مرحوم مظفر در اصول فقه وضع برای الفاظ ضرورت دارد:

در وضع، تصور لفظ و معنی، ضروری است چرا که وضع، نوعی حکم کردن بر معنی و بر لفظ است و حکم بر چیزی درست نیست مگر پس از تصور و گونه‌ای از شناخت نسبت به آن چیز و لو این شناخت اجمالی باشد. چون تصور یک شیء به دو صورت است: یا خود آن شیء تصور می‌شود و یا وجهی از آن به تصور می‌آید. یعنی عنوان عامی که بر آن شیء منطبق گشته، به واسطه آن به آن شیء اشاره می‌شود، تصور می‌شود، زیرا این عنوان عام، مثل آینه و کاشف از آن شیء است. مثل اینکه شما در مورد شبی از دور حکم می‌کنید که سفید

است، در حالی که آن شیء را عیناً نمی‌شناسید که چیست و نهایت چیزی که در مورد آن می‌دانید- مثلاً این است که شیئی از اشیاء و یا حیوانی از حیوانات است. در اینجا حکم شما به سفید بودن آن شیء صحیح است، با اینکه دقیقاً آن را نمی‌شناسید و تصور واضح از آن در ذهن ندارید، بلکه فقط به این عنوان که شیئی حیوانی است، آن را تصور و به آن اشاره می‌کنید و این، همان است که در عرف علما تصور چیزی با وجهی از آن نامیده می‌شود و همین برای صحت حکم بر آن چیز کافی است.

اگر چیزی مجهول محض باشد، به هیچ وجه نمی‌توان بر آن حکمی کرد. بنابراین، همان‌طور که در صحت وضع لفظ برای معنی کافی است که آن را دقیقاً تصور کنیم، می‌توانیم در وضع، وجهی از معنا را تصور کنیم و همین کافی است. (مظفر، ۱۳۷۵: ۲۴/۱). مرحوم مظفر از اصولیانی است که به هیچ عنوان نظریه عدم الوضع را نمی‌پذیرد. البته نظریه وضع اللفظ لأرواح المعانی در علوم دیگر به معنای عدم الوضع نمی‌باشد ولی با مفهوم وضع در علم اصول سازگاری ندارد.

کاربرد این نظریه در علوم دیگر و مقایسه آن با علم اصول فقه:

۱. نظریه روح معنا در تفسیر و علوم قرآنی: در تفسیر برای تبیین معنای متشابهات قرآن کریم چند نظریه وجود دارد:

الف. نظریه حقیقت و مجاز: نخستین و شایع‌ترین نظریه آن است که بگوییم این الفاظ ابتدا بر معانی محسوس وضع شده و لذا در مورد آنها حقیقت است و سپس در معانی معقول به کار رفته و بنابراین در مورد آنها مجاز است. این نظریه را به ویژه در آثار معتزله بیشتر می‌توان جست‌وجو کرد. آنان عمدتاً درباره واژه‌هایی چون دست و چشم و صفاتی چون شنیدن و دیدن در مورد خداوند این الفاظ را بر مجاز حمل می‌کنند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳/۳۰۴؛ ۴/۵۷۴).
ب. نظریه روح معنا: نظریه دیگر مجاز بودن این الفاظ در معانی معقول را نمی‌پذیرد، بلکه آنها را در آن معانی حقیقت می‌داند.

اصل این نظریه از غزالی است و آن را چنانکه خواهیم دید به صورتهای گوناگونی می‌

توان تقریرکرد، در این مسئله دیدگاه علامه طباطبائی به عنوان مفسر آشنا با مبانی و متون حکمت، کلام و عرفان اسلامی، می تواند دیدگاه مهم و قابل توجه باشد. اما وی در تفسیر المیزان در این باره دیدگاه ایجابی خویش را به تصریح و تفصیل بازگو نکرده است؛ با این حال، می توان از لابه لای مباحث وی در تفسیر آیاتی که این الفاظ در آنها وجود دارد دیدگاه او را استنباط و استخراج کرد یا به فهم آن نزدیک شد.

بنابراین، در علم تفسیر و علوم قرآنی برای رهایی از تأویل قرآن کریم در جایی که نمی توان معنای ظاهری آیه را برای تفسیر آن پذیرفت از نظریه روح معنا برای وضع الفاظ برای معنایی گسترده تر از آنچه از ظاهر آنها برداشت می شود استفاده کرده اند.

به دلیل اهمیت ویژه این نظریه در علم تفسیر و علوم قرآنی، تا کنون کمتر به محتوای این نظریه در علم اصول یا فقه پرداخته شده است، ولی به دلیل ثمرات ویژه ای که در این نظریه وجود دارد، شایسته است که در علم اصول فقه نیز به کارکرد و ویژگی های این نظریه پرداخته شود.

دو تن از استوانه های علم اصول فقه، یعنی مرحوم امام خمینی رحمه الله و مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی رحمه الله در رابطه با این نظریه دو دیدگاه مختلف ارائه نموده اند که بررسی اختلافات بین این دو دیدگاه، برای تبیین ثمرات این نظریه در علم اصول می تواند بسیار راهگشا باشد.

امام خمینی رحمه الله تفکر در نظریه روح معنا را از مصادیق تفکری دانسته و گفته اند: تفکر یک ساعت بهتر است از عبادت شصت سال. (امام خمینی، ۱۳۸۰: ۱۹۱). و آن را منطبق بر نظر اهل تحقیق که شبهه ای در آن راه ندارد و مطابق با ذوق اهل معرفت می دانند و می گویند: مطلبی است مسلم که شبهه ای در آن راه ندارد. (اردبیلی ۱۳۸۱: ۲/ ۳۴۶). اگرچه این نظریه قرن ها قبل از سوی بزرگان مطرح شد و در کتب تفسیر، حکمت و عرفان بارها از آن یاد شده، اما در دانش اصول فقه مطرح نشده است.

طرح یک مسئله در علم اصول فقه که به معنای تحلیل فنی و روشمند آن مطابق روش دانش

اصول است، با طرح آن به عنوان مسئله ذوقی، عرفانی یا تفسیری متفاوت است، تتبع در کتب اصول فقه نشان می‌دهد، سید مصطفی خمینی رحمه‌الله تنها کسی است که موضوع روح معنارا تحت یک عنوان مستقل در کتاب اصولی خود مطرح کرده است. (خمینی ۱۴۱۸: ۱/۱۰۹).

رابطه وضع الفاظ برای معانی با این نظریه در این است که مطابق این دیدگاه، موضوع له الفاظ، اعم از وجود یا نبود جهات نقصانی است؛ به گونه‌ای که معانی به حیثیات عدمی، لا بشرط فرض شده‌اند و این، یعنی ایجاد عمومیت در موضوع له. مطلبی که در کلمات امام خمینی رحمه‌الله نیز به آن اشاره شده است. الفاظ در مقابل همان جهات معانی (بی‌تقید به قید) واقع شده است. (امام خمینی ۱۳۷۸: ۲۵۰).

با وجود این، بر مبانی امام خمینی رحمه‌الله در این موضوع، اشکال مهمی وجود دارد که البته ایشان به آن توجه داشته و درصدد حل آن برآمده‌اند.

اشکالی که همیشه از سوی منتقدان نظریه روح معنا یا معانی عامه، مطرح می‌شود این است که بی‌شک وضع که به معنای ایجاد علقه میان لفظ و معناست، منوط به دو تصور اصلی است: تصور لفظ و تصور معنا؛ بنابراین، اگر معنایی از سوی واضع تصور نشود وضع هم شکل نمی‌گیرد؛ زیرا وضع چیزی جز ایجاد علقه میان الفاظ و معانی نیست و بدیهی است اگر معنا تصور نشود نمی‌توان آن را به لفظ مرتبط کرد.

اگر ادعا شود که موضوع له الفاظ، معانی مجرده و مطلقه‌ای هستند که تنها در جهات ثبوتی و کمالی لحاظ شده‌اند، سؤالی در ذهن مخاطب محقق شکل می‌گیرد که چنین معنایی به ذهن واضع خطوط نکرده تا بخواهد موضوع له لفظ واقع شود؛ زیرا واضع لغات، شخص یا گروهی از مجموعه افراد عامی هستند که با وضع تعینی یا تعینی میان لفظ و معانی، علقه و ربط ایجاد می‌کنند؛ برای نمونه، واضع یا واضعان واژه نور که براساس فرض افراد عادی بوده‌اند، نه انبیا و فیلسوفان هرگز انوار ملکوتی و غیبی یا برای مثال ذات باری تعالی را مصادیق نور تصور نکرده‌اند، بلکه به کلی از آن غافل بوده‌اند. چه بسا انسانهای دهری و ملحدی بوده‌اند که هیچ تصویری از این مفاهیم مجرد نداشته‌اند؟

امام خمینی^{علیه السلام} به این اشکال توجه داشته و در مقام پاسخ گویی بر این باور بوده‌اند که تصورنشدن یک معنا از سوی واضع، به معنای خروج آن از دایره موضوع له نیست. اگرچه واضع تنها نورهای حسی را مشاهده کرده و براساس آن کلمه نور را وضع می‌کند و فرضاً تصویری هم از انوار معنوی ندارد، اما آنچه لفظ نور بدان گره می‌خورد، معنای عام و فراگیر است که انوار حسی و معنوی را در بردارد؛ زیرا واضع ناخودآگاه می‌خواهد لفظ را در برابر جهات کمالی و ثبوتی نور قرار دهد. ایشان می‌فرمایند:

واضع که لفظ نار را وضع کرده، در حین وضع جز نارهای دنیایی در نظر او نبوده و آنچه اسباب انتقال او به این حقیقت شده همین نارهای دنیایی بوده نه نار آخرت. اگر واضع غیر معتقد به عالم دیگر بوده با این حال از این وسیله انتقال اسباب غافل نبوده است. (امام خمینی ۱۳۷۸: ۲۵۰).

بنابراین، امام خمینی^{علیه السلام} می‌گوید: الفاظ برای مفاهیم عامه وضع شده‌اند؛ گرچه مصداق آنها در زمان واضع نبوده یا واضع آن را به مصداقیت قبول نداشته است. (اردبیلی ۱۳۸۱ ج ۱: ۱۱۷). در مقابل پذیرش این نظریه و تأیید بی‌سابقه آن، نظریه مرحوم مصطفی خمینی^{علیه السلام} است. ایشان تقریر امام^{علیه السلام} را نسبت به این مسأله از بهترین تقریرات دانسته‌اند ولی در کل این نظریه را به دلایلی رد می‌کند که به دو عنوان آن اشاره خواهد شد:

۱. علتی برای این گونه از وضع معنا وجود نداشته و کسی قایل به آن نمی‌باشد. سید مصطفی خمینی^{علیه السلام} در کتاب تحریرات فی الاصول، در لابه لای مباحث وضع به تبیین نظریه روح معنا پرداخته‌اند. اصولیان متأخر در بخش مباحث الفاظ دانش اصول فقه نیز موضوع وضع را به صورت مفصل بیان کرده‌اند. (مظفر ۱۳۷۵: ۹/۱).

در بحث تقسیمات وضع و براساس کیفیت تصور معنا، اقسام چهارگانه‌ای برای وضع تصویر شده است. همچنین فرآیند وضع الفاظ به معنای گره زدن و ایجاد علقه میان لفظ و معناست، که بر دو پایه تصور لفظ و معنا استوار است. تا این دو تصور نشوند وضع امکان ندارد.

شاید معنای تصور شده نزد واضع، معنای عام باشد، (وضع عام) یا معنای خاص (وضع خاص). در هر یک از این دو حالت، معنایی که لفظ برای آن وضع می‌شود، ممکن است عام

و کلی (موضوع له عام) باشد یا خاص و جزئی (موضوع له خاص)؛ در وضع الفاظ با دو معنا مواجهیم: معنای متصور و معنای موضوع له. براساس کلی یا جزئی بودن این دو معنا، چهار قسم مختلف شکل می‌گیرد؛ وقتی اصولیان می‌گویند: وضع خاص، موضوع له خاص؛ منظورشان این است که معنای متصور خاص بوده و معنای موضوع له معنایی که لفظ برای آن وضع شده خاص، وضع خاص، موضوع له عام؛ یعنی آیا ممکن است واضع، معنای خاص را تصور کند و لفظ برای معنایی کلی و عام وضع شود؟ مشهور اصولیان معتقدند؛ چنین چیزی امکان ندارد و قسم چهارم از وضع، محال و ممتنع است. استدلال مشهور آن است که مفهوم کلی می‌تواند آئینه برای جزئیات باشد، اما یک معنای جزئی نمی‌تواند نشان‌دهنده معنای عام و کلی باشد. (خراسانی ۱۳۷۶ ج ۱: ۳۱؛ مظفر ۱۳۷۵: ۱۲/۱).

ارتباط مباحث سابق با نظریه روح معنا در این است که اثبات امکان قسم چهارم از وضع خاص، موضوع له عام راه پذیرش نظریه روح معنا را فراهم می‌کند؛ زیرا امکان این قسم، به معنای آن است که شاید معنای تصور شده واضع، جزئی باشد، اما موضوع له شمولیت داشته باشد. این ادعا در نظریه روح معنا هم مطرح شده است؛ زیرا براساس این نظریه، موضوع له الفاظ، عام تر از تصور ذهنی واضع و عرف است؛ بنابراین، در نظر اول، سرنوشت این دو بحث به یکدیگر ارتباط دارد و به همین دلیل، مرحوم سید مصطفی خمینی رحمه الله نیز در لابه لای همین مباحث، به طرح و نقد نظریه (روح معنا) اقدام کرده است. برخلاف مشهور، برخی قایل به امکان قسم چهارم وضع شده‌اند. از این گروه می‌توان به میرزا حبیب الله رشتی (رشتی: ۴۰) و سید مصطفی خمینی رحمه الله (خمینی ۱۴۱۸: ۶۹/۱) اشاره کرد.

مرحوم میرزا حبیب الله رشتی رحمه الله معتقد است: این نوع از وضع، یعنی وضع خاص و موضوع له عام، پدیده‌ای ممکن بلکه شایع و رایج است، به نظر می‌رسد این گونه از وضع را بایستی نوع مستقل دانست که امری شاذ است. (رشتی: بی تا/ ۴۰)

ایشان اسامی مقذارها را از جمله مثالهایی می‌دانند که به کمک آنها می‌توان وقوع این نوع از وضع را اثبات کرد؛ زیرا در عرف این اسامی هم بر مقدارهای کامل و هم بر مقدارهای

ناقص اطلاق می‌شوند؛ مشروط بر اینکه این کمی به قدری نباشد که در غرض و فایده مشکلی ایجاد کند. این مطلب نشان می‌دهد این اسامی برای قدر مشترک بین تام و ناقص وضع شده‌اند. از سوی دیگر، هنگام وضع، واضع جزئی را تصور کرده است و متصور خاص بوده اما در عمل موضوع له، عام و شامل مقدارهای تام و ناقص هر دو است. (رشتی، بی‌تا/ ۴۰)

سید مصطفی خمینی رحمته الله علیه در نقد دیدگاه مشهور بر این باور است که می‌توان در مثالهای وضع عام موضوع له خاص که از دیدگاه مشهور محال است لفظ جسم را از آن حیث که مشتمل بر جسمانیت است برای زید قرارداد. یعنی می‌توان زید را تصور کرد (وضع خاص)، اما لفظ را به جسمانیت یا جوهریت موجود در زید (موضوع له عام) اتصال داد. (خمینی ۱۴۱۸: ۱/ ۷۰).

۲. این معنا به ذهن واضع خطوط پیدا نمی‌کند:

اشکال دیگر نظریه روح معنا، خطور نکردن معانی عام به ذهن واضع است؛ معانی عام که موضوع له لغات است و به ذهن واضع خطور نکرده تا بخواهد لفظ را برای آن وضع کند. همان‌گونه که گذشت، امام خمینی رحمته الله علیه در پاسخ به این اشکال، حضور بالفعل معنا در ذهن واضع را لازم نمی‌دانند، اما در مقابل سید مصطفی خمینی رحمته الله علیه بر این باور است که آنچه در وضع الفاظ، ملاک و معیار است، لحاظ بالفعل معنا از سوی واضع است نه اینکه ملاک و معیار تصور فرض معنا باشد.

نتیجه

بنابر یافته‌های این پژوهش؛ می‌توان به این مطلب دست پیدا کرد که در صورت پذیرش نظریه روح معنا در علم اصول فقه، می‌توان قایل به نوع چهارم از اقسام وضع که همان وضع خاص و موضوع له عام است را پذیرفت.

در قبول یا رد نظریه روح معنا استدلال‌ها و ردهای زیادی گفته شده است. مهم‌ترین نزاع تاریخی اصولی بین دو استوانه اصول یعنی امام خمینی رحمته الله علیه و فرزندشان در گرفته است. دو اشکال عمده به امام رحمته الله علیه که مدافع این نظریه می‌باشند وارد است:

۱. تعلیل برای وضع واضع به این نحو وجود ندارد؛

۲. این معنا به ذهن واضع خطور نمی‌کند.

بنابراین، اگر بخواهیم نظریه روح معنا را در علم اصول مورد بحث قرار داده و کاربرد آن در علم اصول به بحث گذاشته شود، باید گفت: قبول نظریه روح معنا در علم اصول به معنای پذیرش وضع واضع برای معنای متصور عام است، لفظ خاص را مشهور اصولیان نپذیرفته‌اند. قبول این نظریه برای فرار از موارد مجاز و تأویل است که از جهت صناعت ادبی می‌توانند حتی زیبا کننده کلام و محتوای آن باشند.

در کل محقق دلیلی برای پذیرش این نظریه در علم اصول با وجود اشکالات عمده که در آن وجود دارد نمی‌بیند.

کتابنامه

قرآن کریم

- اردبیلی، سید عبدالغنی، ۱۳۸۱، *تقریرات فلسفه امام خمینی*، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خراسانی، محمد علی، ۱۳۹۷، *کفایة الاصول*، چاپ اول، قم، جامعه مدرسین حوزه.
- خمینی، سید روح الله، ۱۳۷۰، *آداب الصلوة*، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۳۷۵، *تفسیر سوره حمد*، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۳۶۷، *شرح چهل حدیث*، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۳۶۰، *مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية*، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۴۱۸ق، *التفسیر القرآن الکریم*، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۴۱۸ق، *تحریرات فی الاصول*، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۶، *گوهر معنا بررسی قاعده وضع الفاظ برای ارواح معانی*، چاپ اول، تهران، اطلاعات.
- خویی، سید ابوالقاسم، ۱۳۶۸، *اجود التقریرات*، چاپ دوم، قم، نشر کتابفروشی مصطفوی.
- رشتی، میرزا حبیب الله، ۱۳۷۰ق، *بدایع الافکار*، چاپ اول، قم، المطبعة العلمیه.
- زمخشری، محمود بن عمر، ۱۳۹۱، *کشاف*، چاپ دوم، تهران، ققنوس.
- غزالی، ابو حامد محمد، *احیاء علوم الدین*، به تحقیق عبدالرحیم بن حسین حافظ عراقی،

- چاپ اول، بیروت، دارالکتب العربی.
- کاظمی خراسانی، محمد علی، ۱۳۷۶، **فوائد الاصول** تقریرات درس اصول میرزای نائینی، چاپ اول، قم، جامعه مدرسین حوزه.
- مجلسی، محمدباقر. ۱۳۱۵ق، **بحار الانوار**، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- محراب علی الرحیمی، شیخ محمد علی، ۱۳۹۹، **محاضرات فی علم الاصول**، چاپ اول، قم، کتاب حکیم.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، چاپ اول، بیروت، لندن، قاهره، دارالکتب العلمیه، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- مظفر، محمد رضا، ۱۳۸۸، **اصول الفقه**، چاپ سوم، قم، اسماعیلیان.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۸ق، **انوار الاصول**، چاپ دوم، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- ملا صدرا، صدرالدین محمد شیرازی، ۱۴۱۲ق، **الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه**، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی.